

**هدف:** به کارگیری مهارت‌های بومی دانش‌آموزان در کلاس هنر  
**شیوه:** مشارکت دانش‌آموزان در ارائه آموزش گلیم بافی در کلاس هنر؛  
تأکید بر نقش تسهیل‌گری معلم در آموزش؛ بافت گلیم در گروه‌های  
دانش‌آموزی در کلاس

**ارزشیابی:** دانش‌آموزان با روندی که در بافتن گلیم از ابتدای پشم‌ریسی  
تا بافت نهایی ارائه می‌دهند، با مشارکت و همکاری همه اعضای گروه،  
گلیمی را با ابعاد مشخص شده می‌بافند.



# از پشم‌ریسی تا گلیم بافی

گردنه‌های سرسبز جاده کم‌کم از بزها و گوسفندان عشایری پر می‌شد که در حال کوچ بودند.  
قشقای‌ها یکی از دو ایل بزرگ و کهن ایران زمین هستند که ترک زبان‌اند و بیشتر در فارس زندگی  
می‌کنند.

مینی بوس ما به سختی به سمت راست جاده کشیده شد. ایستادیم تا گله از کوه سرازیر شود  
و کنار جاده جا بگیرد. چند زن و مرد و پسر بچه دوان دوان با چوب‌های بلندی که روی سرشان  
می‌چرخاندند، به دنبال گله «هی‌هی» می‌کردند. بعد از آن هم وانت نیسان وسایل و چادرهای ایل  
از پشت سرشان در جاده سرازیر شد.





استان فارس اقلیم متنوع و اراضی وسیعی دارد؛ آن قدر وسیع که وقتی از شیراز به سمت جنوب راه می‌افتی، باورت نمی‌شود چطور این همه سرسبزی و خنکی به گرمی و نخل‌های پیر و جوان تبدیل می‌شود.

زمان کوچ بود. هوای گرم شهرهای جنوبی فارس، عشایر را به سمت مناطق خنک‌تر کشانده بود، ولی این وسط مدرسه بچه‌های ایل چه می‌شد؟ این سؤالی است که سال‌ها پیش مرحوم محمدبهنم بیگی از خودش، از مردمان ایلش، از بچه‌های عشایر و از آموزش و پرورش وقت پرسید و تمام این سال‌ها به دنبال پاسخ آن دوید و دوید تا امروز. وقتی ما به فیروزآباد رسیدیم، در مدرسه شبانه‌روزی ام‌البنین چهارتاق به رویمان باز شد؛ مدرسه بزرگ و خوش‌ساختی که حیاط بزرگش جلوی سه ساختمان آموزشی و خوابگاه و سالن غذاخوری جاخوش کرده بود.

مدیر و معاون‌ها خیلی وقت بود که منتظرمان بودند. حسابی دیر کرده بودیم. دختری با لباس زیبایی عشایری، با پیراهن پرچین و زری دوز ایلاتی، جلوی سردر ورودی مدرسه ایستاد و به ما خوشامد گفت. بعد از آن هم دیس پر از کشک خشک و دوغ محلی روی میز منتظرمان بودند.

مدیر مدرسه از فضای مدرسه و شرایط بچه‌ها و بیش از هر چیز از دلتنگی و دوری از خانواده‌ها گفت که برای مدرسه مسئله مهمی بود.

بچه‌ها تا کلاس ششم در مدرسه عشایری زیر یک چادر درس می‌خوانند؛ چادری مثل چادرهای ایل، ولی نه به آن سیاهی؛ چادری مخروطی شکل که رنگش بین طوسی و سفید است.

معلم مدرسهٔ عشایر با بقیهٔ ایلپاتی‌ها کوچ می‌کند. او هر شش پایه را هم‌زمان در یک چادر و نه ماه تمام درس می‌دهد.

بچه‌ها که بزرگ‌تر می‌شوند، به مدارس شبانه‌روزی می‌روند؛ یعنی از پایهٔ هفتم از خانواده جدا می‌شوند. ایل کوچ می‌کند و بچه‌ها می‌مانند در مدرسه. گاهی در مسیر کوچ، خانواده‌ها به بچه‌ها می‌رسند؛ درست مثل ایلی که این چند وقت جلوی مدرسه چادر زده بود و دخترشان که در مدرسه درس می‌خواند، هر روز به دیدنشان می‌رفت. گاهی هم بچه‌ها مرخصی می‌گیرند و به دیدن خانواده‌ها می‌روند. با این همه دل‌تنگ‌اند. در این روزها، یکی از آن‌ها به من گفت «خانم اجازه! دل‌مان برای پدر و مادرمان خیلی تنگ شده است. اینجا همه چیز خوب است، ولی از خانواده‌مان دوریم!» کف نمازخانه با چند گلیم زیبای عشایری فرش شده بود. فقط کافی بود دست را روی تاروپودشان بکشی تا ظرافت بافت را خوب حس کنی. نقش‌ها آن قدر طبیعی و ریز و با دقت روی بافت‌ها شکل گرفته بودند که انگار زنده از بالا تا پایین گلیم راه می‌رفتند.

خانم معلم برایمان گفت که زنان ایل با بافت گلیم و پشم‌ریسی می‌توانند هزینه‌های زندگی‌شان را تأمین کنند. وقتی بچه‌ها را پشت دار گلیم‌بافی می‌دید، به خوبی حس می‌کردی سال‌هاست با این نخ و کاردک زندگی کرده‌اند؛ آن‌را به زیبایی میان انگشتانشان حرکت می‌دهند و کار می‌کنند.

کلاس هنر جایی در نمازخانه، در کنار نمایشگاه هنرهای دستی بچه‌ها برگزار شد. بچه‌ها دایره‌وار روبه‌روی خانم معلم نشستند. خانم معلم با پرسش‌هایی دربارهٔ زندگی بچه‌ها و هنرهای بومی‌شان، کلاس را شروع کرد:

- بچه‌ها امروز می‌خواهیم در مورد گلیم‌بافی بیشتر بدانیم. هر چهار نفر یک گروه شوید و یک سرگروه برای خودتان انتخاب کنید. بچه‌ها سریع به گروه‌های چهار نفری تقسیم شدند و برای هر گروه اسمی گذاشتند: جیران، تهرانی، دندان موشی و... یعنی اسم طرح‌هایی که روی گلیم می‌زدند؛ کاملاً سنتی و بومی. معلم از بچه‌ها خواست در گروه‌ها با مشورت هم، فرایند بافت قالی را بررسی کنند.

بچه‌ها مشغول شدند، نزدیک که می‌شدی، متوجه می‌شدی بعضی‌ها تمام فرایند را از ابتدا تا انتها به خوبی می‌دانند. گلیم‌بافی هنر بومی و سنتی ایل قشقایی است که سینه‌به‌سینه از مادرها و مادر بزرگ‌هاشان به آن‌ها رسیده است. البته عده‌ای هم در حال یادگیری بودند.

- باید قبل از هر کاری دار بزینم.

- چه کسی بلد است دار بزیند؟

چند نفری دستشان را بالا بردند و توضیح دادند که هم دار عمودی داریم و هم دار افقی. خانم معلم برایشان توضیح داد که برای کار کردن روی دارهای افقی، باید کاملاً خم شد و روی دار افتاد و این کار به کمر آسیب می‌رساند، برای همین دارهای عمودی هم به پا می‌کنند تا کمر آسیب کمتری ببیند.

نخ‌ریسی فرایند بعدی کار بود. بچه‌هایی که به این کار مسلط بودند، با وسایلی که داشتند، کار را به صورت عملی به بقیه نشان دادند. چندتایی هم برای کلاف کردن نخ جلو آمدند و نحوهٔ کار را به همه نشان دادند.

حالا نوبت رنگ کردن کلاف‌ها بود.

- بچه‌ها چطور کلاف‌ها را رنگ می‌کنید؟

- جوهر و رنگ را می‌خریم. نخ‌ها را داخل دیگ‌های بزرگی که رنگ‌ها در آن‌ها می‌جوشند می‌ریزیم تا رنگ بگیرند.

- قبلاً که این رنگ‌ها نبود، چه می‌کردند؟



#### ... در خوابگاه

با دیدن لطف و صفا و صمیمیت بیش از حد بچه‌ها، تصمیم گرفتیم شب را به جای خانهٔ معلم فیروزآباد، در خوابگاه مانیم. اولین نکته که در خوابگاه به چشم می‌آمد، نظم بسیار و برنامه‌ریزی بود.

دانش‌آموزان طبق برنامهٔ مشخصی به صورت گروهی و انفرادی مطالعه می‌کردند و تقریباً تمام کارهای خوابگاه و مدرسه، به جز تهیهٔ غذا، به عهدهٔ خودشان بود. صمیمیت بسیار بین مسئولان خوابگاه و بچه‌ها هم دومین نکتهٔ جالب بود.

ارزش و جایگاه دانش‌آموزان به خوبی حفظ می‌شد و احترام متقابل و صمیمیت بینشان محسوس بود. بنابراین، هم مسئولان (که اتفاقاً برخی از شیراز می‌آمدند و عشایری نبودند) رضایت شغلی داشتند و هم بچه‌ها

با محبتی که از آن‌ها دریافت می‌کردند، اندکی غم دوری از خانواده‌های خود را راحت‌تر تحمل می‌کردند.



#### ایجاد انگیزه

فونه‌ای از علاقه‌مندی و تلاش گروه مجری برای آموختن هنر عشایری!





### یادگاری‌های ارزشمند

علاوه بر خاطرات و شور و نشاط و سرزندگی که از این بچه‌ها به یادگار می‌بردیم، نمادی از این روحیه عظیم را هم هدیه گرفتیم. تابلوهای کوچک گلیم که به دست بچه‌های مدرسه تهیه شده بودند، خاطره‌شان را برای همیشه در دیوار ذهنمان ثبت کردند.

### نظم!

تصور کردیم این نظم در تا کردن چادرهای نماز به دلیل اطلاع از حضور ماست. اما با دیدن نظم و هماهنگی آن‌ها در بقیه امور و مهم‌تر از آن شناخت روحیه بچه‌های عشایر، فهمیدیم که اشتباه می‌کردیم.



سند برنامه درسی ملی، صفحه ۲۶

تربیت فرهنگی و هنری سبب شناخت پیشینه فرهنگی و توانایی‌های فردی و توسعه ظرفیت‌های وجودی و کسب بخشی از شایستگی‌های مورد نیاز برای زندگی می‌شود. دستیابی به کمال در اخلاقیات و ارزیابی فرهنگ بشری براساس نظام معیار در گرو دستیابی دانش‌آموزان به ابزار و رسانه‌هایی با توان بازتابی دامنه و عمق ارزش‌هاست. استفاده از هنر و قالب‌های هنری مناسب‌ترین طریق بازتابی تجربیات غنی از احساس و عواطف انسانی است.

شما بگویید!



آیا ایده برگزاری بازارچه‌هایی از صنایع دستی تولیدی در همین کلاس‌های هنر که بر قابلیت‌های بچه‌ها مبتنی است، در سطح ملی امکان‌پذیر است؟! برای تحقق آن به چه ساختاری نیازمندیم!؟

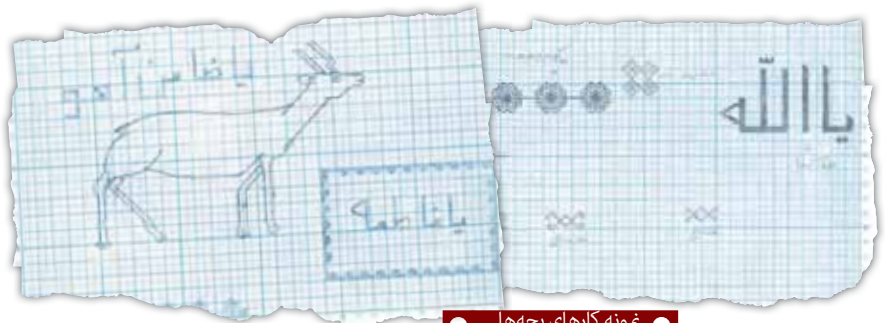


- با انار و پیاز و میوه‌هایی که رنگ داشتند، کار می‌کردند. معلم سعی می‌کرد با تلفیق خوبی از درس‌های هنر و علوم کار را جلو ببرد: «بچه‌ها یادتان هست که در علوم سه رنگ اصلی را یاد گرفته‌اید؟ کدام‌ها بودند؟»  
بچه‌ها به کمک هم سه رنگ اصلی را پیدا کردند و سعی کردند با تلفیق آن‌ها رنگی جدید بسازند.  
- حالا چطور تاروپود را روی دار گلیم می‌زنید؟  
- اجازه خانم! مگر شما تا حالا خودتان دار زنده‌اید؟  
معلم آرام و راحت برای بچه‌ها توضیح داد که تا حالا دار زنده است و دوست دارد از آن‌ها یاد بگیرد.  
نکته قابل توجه این بود که معلم ایلاتی نبود و این فرایند را به خوبی نمی‌دانست، ولی به کمک بچه‌ها و پرسشگری مناسب، کار را جلو می‌برد.  
- حالا که نوبت بافت شد، بگویید چند نوع نقش داریم و چطور می‌توانیم آن‌ها را روی گلیم پیاده کنیم.

بچه‌ها نقش‌ها را مثل اسم گروه‌هایشان نام بردند و گفتند از روی نقشه می‌بافیم؛ ولی بعضی‌ها هم ذهنی می‌بافتند. در آخر قرار شد برای جلسه بعد، هر گروه داری بسازد و تاروپودش را مهیا کند. کارگاه مدرسه هم در اختیارشان بود تا کار را جلو ببرند.  
بعد از کلاس، به مدرسه عشایری رفتیم که روی دامنه سرسبز کوه جلوی مدرسه شبانه‌روزی چادر زده بودند؛ چادری نه چندان بزرگ با موکتی ساده که روی سنگ‌ها و سبزه‌های کف چادر پهن بود. بزغاله‌های تازه به دنیا آمده کنار چادر جست و خیز می‌کردند. کلاس تخته کوچکی داشت که روی پایه‌ای فلزی نصب شده بود. سه چهار پسر بچه و پنج شش دختر، دانش‌آموزان اول تا ششم این مدرسه بودند. معلم سعی می‌کرد همه را مشغول کار کند. دخترهای مدرسه برایمان شعرهای ترکی خواندند. با اینکه بعضی‌ها ایمان درست معنایشان را نمی‌فهمیدیم، ولی کلی لذت بردیم. شب برای خواب به خوابگاه رفتیم. بچه‌ها گرم و صمیمی پذیرایمان شدند. یکی چمدانمان را گرفت و چندتایی هم برایمان جا انداختند. خلاصه دروغ نکردند. صبح روز بعد امتحان ریاضی داشتند. چند مسئله برایمان حل کردیم و بلافاصله خوابمان برد.  
صبحانه را در سالن غذاخوری پیش بچه‌ها خوردیم؛ عجب آشی است این آش محلی. مسئولان نظافت هم خوابگاه و سالن غذاخوری را مثل دسته گل تمیز کردند.  
بچه‌ها برای خداحافظی سرود بسیار زیبایی را سر صف اجرا کردند و به سختی از هم جدا شدیم، ولی قول دادیم در اولین فرصت دوباره به دیدنشان برویم.

### جمع‌بندی

گلیم‌بافی بخشی از زندگی عشایر است. برای همین بچه‌ها در بستر زندگی به آن نگاه می‌کردند. هر چه بحث جزئی‌تر و بازرتر می‌شد، مهارت بچه‌ها بیشتر نمودار می‌شد. معلم با وجود اینکه در این هنر تجربه زیادی نداشت، ولی ارتباط خوبی با بچه‌ها داشت و به خاطر فضای امنی که برایشان مهیا کرده بود، با مهارت کلاس را پیش برد.



نمونه کارهای بچه‌ها